



زندگی ادبیات سمر و

فارسی 3

پایه : دوازدهم

ادبیات: سفر و زندگی

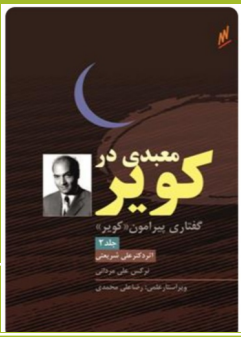
درس نهم: کویر + روان خوانی

«بوی جوی مولیان»

مدرس: معصومه شایان مهر

قالب: pdf

خوزستان: ناحیه چهار اهواز



ماه دهم از سال رومی - مطابق تیر ماه

مجاز: گرما

چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ

صفت مضاف الیه

بیرون می آید، از دامنه کوه های شمالی ایران به سینۀ کویر سرازیر می شود

استعاره مکنیه

و از دل ارگ مزینان سر بر می دارد. از این جا درختان کهنی که سالیانی

کنایه: جوشیدن

قلعه و حصاری کوچک در میان قلعه ای بزرگ

دراز سر بر شانه هم داده اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می کنند.

کنایه: در کنار هم روییده اند

درست گویی عشق آباد کوچکی است و چنان که می گویند، هم بر انگارۀ

تشبیه

عشق آبادش ساخته اند. مزینان از هزار و صد سال پیش، هنوز بر همان

کنایه: تغییر نکردن

مهر و نشان است که بود ... گوهر مخزن اسرار همان است که بود / حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود

تلمیح به شعر حافظ

مجاز نویسنده کتاب تاریخ بیهق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب

مجاز نویسنده کتاب

و عرفان و تقوای مزینان یاد می کند. در آن روزگاری که باب علم بر روی

فقیر و غنی، روستایی و شهری باز بود و استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب،

نه در «ادارات» که در عرفه های مساجد یا مدرسه های مدارس می نشستند

بالاخانه

تشبیه

و شاگرد بود که همچون جوینده تشنه ای می گشت و می سنجید و بالاخره

می یافت و سر می سپرد؛ نه به زور «حاضر و غایب»، بل به نیروی ارادت

کنایه: تسلیم شدن

و کشش ایمان. صحبت مزینان بود. سال ها پیش، مردی فیلسوف و فقیه که در حوزه

شاخص

درس مرحوم حاجی ملاهادی اسرار - آخرین فیلسوف از سلسله حکمای

بزرگ اسلام - مقامی بلند و شخصیتی نمایان داشت، به این ده آمد تا عمر

را به تنهایی بگذارد. بعد از حکیم اسرار، همه چشم ها به او بود که حوزه

فلسفه

حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته وی

حذف فعل - لفظی

بود، روشن نگاه دارد؛ اما در آستانه میوه دادن درختی که جوانی را به پیش

کنایه: رونق بخشیدن

ریخته بود و در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرا رسیده

بود، ناگهان منقلب شد. شهر را و گیر و دار شهر را رها کرد و چشم ها را

متحول

منتظر گذاشت و به دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود.

طرح و نقشه

اشتقاق و جناس

میل، خواست

افزافه استعاری

صفت مضاف الیه

کنایه

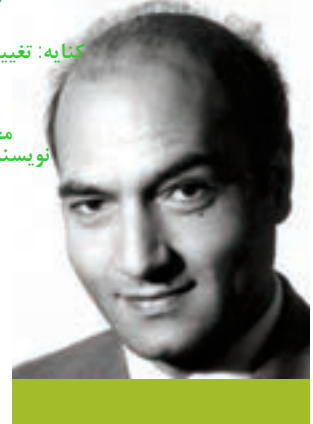
منتظر بودن

تشبیه

استعاره از

علم ودانش

مجاز: نگاه





مزینان



آسمان کویر

مضاف الیه مضاف الیه

وی جد پدر من بود. من نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان، خود را در او احساس می‌کنم؛ در نگاه او نشانی از من بوده است ... و اما جد من، او نیز بر شیوه پدر رفت. به همین روستای فراموش باز آمد و از زندگی و مردمش کناره گرفت و به پاکی و علم و تنهایی و بی‌نیازی و اندیشیدن با خویش وفادار ماند که این فلسفه انسان ماندن در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن، سخت دشوار. پس از او عمومی بزرگم که برجسته‌ترین شاگرد حوزه ادیب بزرگ بود، پس از پایان تحصیل فقه و فلسفه و به‌ویژه ادبیات، باز راه اجداد خویش را به سوی کویر پیش گرفت و به مزینان بازگشت.

آن اوایل سال‌های کودکی، هنوز پیوند ما با زادگاه روستایی مان برقرار بود و برخلاف حال، پامان به ده باز بود و در شهر، دست و پاگیر نشده بودیم و هر سال تابستان‌ها را به اصل خود، مزینان بر می‌گشتیم و به تعبیر امروز مان «می‌رفتیم». کنایه: مزاحمت

آغاز تابستان، پایان مدارس! چه آغاز خوبی و چه پایان خوب‌تری! لحظه عزیز و شورانگیزی بود؛ لحظه‌ای که هر سال از نخستین دم بهار، بی‌صبرانه چشم به راهش بودیم و آن سال‌ها، هر سال انتظار پایان می‌گرفت و تابستان وصال، درست به‌هنگام، همچون همه ساله، امیدبخش و گرم و مهربان و نواز شکر می‌آمد و ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان، کویر می‌برد؛ نه، باز می‌گرداند. ... در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که ماوراء الطبیعه را - که همواره فلسفه

از آن سخن می‌گوید و مذهب بدان می‌خواند - در کویر به چشم می‌توان دید، می‌توان احساس کرد و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته‌اند و به سوی شهرها و آبادی‌ها آمده‌اند. «در

کویر، خدا حضور دارد!» این شهادت را یک نویسنده [اهل] رومانی داده است که برای شناختن محمد و دیدن صحرائی که آواز پر جبرئیل همواره در زیر غرقه بلند آسمانش به گوش می‌رسد و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می‌شود، به صحرای عربستان آمده است و عطر الهام را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است.

تلمیح: یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض

آواز پر جبرئیل: نام یکی از کتاب‌های شهاب الدین سهروردی در باره حکمت و معرفت

مفهوم: همه موجودات در ستایش خداوند هستند

معصومه شایان مهر - گروه ادبیات ناحیه چهار اهواز



متناقض نما

اضافه تشبیهی

... آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی که هرگاه مشت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران های غیبی سکوتش می گیرم، ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم. **تشبیه**
 ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه گمنام و غریبش، در کنار آن **مضاف الیه مضاف الیه**
 مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست. چه فاجعه ای است **امام علی ع**
 در آن لحظه که یک مرد می گرید! ... چه فاجعه ای! ... **شهر کوفه**
 تلمیح: گریستن و سخن گفتن امام علی (ع) با چاه

نیمه شب آرام تابستان بود و من هنوز کودکی هفت هشت ساله. آن شب نیز مثل هر شب در سایه روشن غروب، دهقانان با چهارپایانشان از صحرا باز می گشتند و هیاهوی گله خوابید و مردم شامشان را که خوردند، به پشت بامها رفتند؛ نه که بخوانند، که تماشا کنند و از ستاره ها حرف بزنند، **مضاف الیه مضاف الیه**

که آسمان، تفرجگاه مردم کویر است و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر. جناس ناهمسان اختلافی **تشبیه**
 آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و مجازاز وجودمادی **تشبیه**

غرق در این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس سنگان ستارگان استاره از آسمان **تشبیه**
 سر می زنند. آن شب نیز ماه با تالو پرشکوهش از راه رسید و گل های الماس شکفتند و قندیل **تشبیه**
 زیبای پروین سر زد و آن جاده روشن و خیال انگیزی که گویی یک راست به ابدیت می پیوندد: **تشبیه**

«شاهراه علی»، «راه مکه»! شگفتا که نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشانشان می بیند و دهاتی های کاهکش کویر، شاهراه علی، راه کعبه، راهی که علی از آن به کعبه می رود. **تشبیه**

کلمات را کنار زنید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید. **کنايه: عدم توجه به ظاهر**
 چنين بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می رفتم و به کویر بر می گشتم، از آن همه زیبایی ها

و لذت ها و نشئه های سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس و چهره های **فراسو، برتر**
 پر از «ماورا» محروم تر می شدم تا امسال که رفتم، دیگر سر به آسمان بر نکردم و همه چشم در زمین که اینجا ... می توان چند حلقه چاه عمیق زد و ... آنجا می شود جغندر کاری کرد ...! و **مجاز: نگاه**

دیدارها همه بر خاک و سخن ها همه از خاک! که آن عالم پرشگفتی و راز، سرای سرد و بی روح **تشبیه**
 شد، ساخته چند عنصر! و آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در **متناقض نما**

سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد و صفای اهورایی آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددیین مصلحت اندیش آلود و من آن شب، پس از گشت و گذار در گردشگاه **استعاره و تشخیص**

آسمان، تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشئه خوب و **تشبیه**
 پاک آن «اسرا» در بستر خویش به خواب رفتم.

در شب سیر کردن **تشبیه**
 کویر، علی شریعتی (با تلخیص)

صفت مضاف الیه
 دکتر علی شریعتی
 اضافه استعاری و تشخیص

معنی جدید گرفته
 نگاه کردن

معنی قدیم: راه رفتن

چراغ
 تشبیه

استعاره مکنیه

تفاوت نگاه های
 تجملی شهر نشینان
 با نگاه ساده مردم روستا

استعاره: آسمان

اضافه تشبیهی

قاری: ۳
 ۷۳

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه‌های معادل بیابید.

■ باد گرم مهلک (..... **سموم**)

■ تماشا (..... **نظاره**)

■ آویزان (..... **معلق**)

■ نگرش (..... **تلقی**)

۲ چهار گروه اسمی که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید.

۳ به انواع دیگر از «وابسته‌های وابسته» توجه کنید:

الف) صفتِ صفت: اسم + صفت + صفت

برخی از صفت‌ها، صفت‌های همراه خود را بیشتر معرفی می‌کنند و درباره ویژگی‌های آنها توضیح می‌دهند؛ این صفت با صفت همراه خود، یک‌جا وابسته هسته می‌شود. مانند:

■ پیراهنِ آبیِ روشن

هسته صفت صفت

■ رنگِ سبزِ چمنی

در نمونه‌های بالا، واژه‌های «روشن» و «چمنی» وابسته وابسته از نوع «صفتِ صفت» هستند.

ب) قیدِ صفت: کلمه‌ای است که درباره اندازه و درجه صفت پس از خود توضیح می‌دهد؛ مانند:

■ دوستِ بسیارِ مهربان

هسته قید صفت

■ شرایطِ تقریباً پایدار

واژه‌های «بسیار» و «تقریباً» وابسته و وابسته، از نوع «قید صفت» هستند.

■ در کدام گروه‌های اسمی زیر، «وابسته و وابسته» به کار رفته است؟ نوع هریک را مشخص کنید.

■ تموز سوزان کویر وابسته و وابسته ندارد ■ سه دست لباس ایرانی ممیَز

■ قلب آن کویر صفت مضاف الیه ■ این معمار خوش ذوق وابسته و وابسته ندارد

■ هوای نسبتاً پاک قید صفت ■ شاگرد حوزه ادبی صفت مضاف الیه

۴ عبارت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید.

■ آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم.

الف) نوع جمله‌ها:

هر دو جمله مستقل ساده هستند - جمله های هم پایه

ب) نقش دستوری واژه‌های مشخص شده:

آن شب : گروه قیدی نظاره آسمان : گروه متممی

قلمرو ادبی

۱ آرایه‌های ادبی را در بند «نهم» درس مشخص کنید. در متن درس مشخص شده است

۲ دو نمونه «تلمیح» در متن درس بیابید و توضیح دهید.

۳ متن درس، بخشی از «سفرنامه» محسوب می‌شود یا «حسب حال»؟ دلیل خود را بنویسید.

حسب حال یا زندگی نامه است زیرا نویسنده به بیان احساسات ، عواطف شخصی

و احوالات درونی و رخداد های روزگار خود پرداخته است .

سر در حلقوم چاه می برد و می گریست : تلمیح به ماجرای سر در چاه کردن حضرت علی (ع) و سخن گفتن با آن و گریه کردن در میان چاه آواز پر جبرئیل همواره زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می رسد: تلمیح دارد به نزول وحی بر پیامبر (ص) به وسیله جبرئیل از طرف خداوند بر لب داشتن وحی در درخت ، غار ، کوه و تلمیح دارد به تسبیح موجودات و آیه «یسبح ما فی السماوات و الارض»

قلمرو فکری

۱ در متن درس، چه کسی به «جوینده‌ای تشنه» مانند شده است؟ چرا؟ شاگردان

زیرا با نیروی ایمان و اراده قلبی آزادانه در طلب دانش و معرفت بودند

۲ نویسنده با مقایسه زندگی روستایی و زندگی شهری، به چه تفاوت‌هایی اشاره دارد؟

۳ مضمون کلی هر سروده زیر، از سهراب سپهری، با کدام بخش از متن درس ارتباط دارد؟

(الف) در کف‌ها کاسه زیبایی، / بر لب‌ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر / ره می‌بر با پای

دگر. مفهوم: نگرش احساسی و معنوی به پدیده‌های عالم داشتن و درک زیبایی‌ها به دور از نگاه علمی و تجربی.

قرابت معنایی با بند آخر درس: چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می‌رفتم

(ب) من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سرگلدسته سرو / من نمازم را

پی تکبیره الاحرام علف می‌خوانم / پی قد قامت موج

مفهوم: همه پدیده‌های عالم خداوند را تسبیح می‌گویند.

۴

قرابت معنایی با: در کویر، خدا حضور دارد هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد

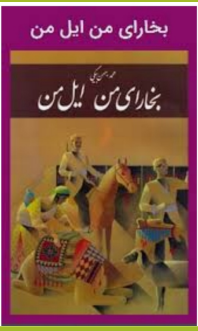
نگرش مردم شهرنشین، نسبت به پدیده‌های هستی، لوکس، مادی و خالی از معنویت و حسابگرانه است (دید علمی و تجربی)

اما نگاه مردم روستایی، ساده، بی‌آلایش و آمیخته با معنویت است. (دید احساسی و عاطفی)





محمد بهمن ییگی



نوع ادبی: زندگی نامه - حسب حال

لحن: روایی

روان خوانی بوی جوی مولیان

برآمدگی جلوی زین کنایه: شروع کردن سوار کاری

من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ و شیهه اسب آغاز کردم. در چهار سالگی پشت قاش زین نشستیم. چیزی نگذشت که تفنگ خفیف به دستم دادند. تا ده سالگی حتی یک شب هم در شهر ^{سبک} نماندم. خانۀ شهری به سر نبردم.

گروهی از مردم کورادان فرهنگ و اقتصاد مشترک ایل دارند و معمولاً به صورت چادرنشینی زندگی می کنند

ما در سال دو مرتبه از نزدیکی شیراز می گذشت. دست فروشان و دوره گردان شهر، بساط ^{وجود داشت} می پهن می کردند و حلوا در راه ایل می گسترده بودند. پول نقد کم بود. مزۀ آن شیرینی های باد و باران خورده و گرد و غبار گرفته را هنوز زیر دندان دارم. کنایه: در خاطر داشتن

کنایه: خوشحالی و ذوق کردن

از شنیدن اسم شهر، قند در دلم آب می شد و زمانی که پدرم و سپس مادرم را به تهران تبعید کردند، تنها فرد خانواده که خوشحال و شادمان بود، من بودم؛ نمی دانستم که اسب و زینم را می گیرند و پشت میز و نیمکت مدرسه ام می نشانند. نمی دانستم که تفنگ مشقی قشنگم را ایهام تناسب می گیرند و قلم به دستم می دهند.

تربیتی و آموزشی

پدرم مرد مهمی نبود؛ اشتباهاً تبعید شد. مادرم هم زن مهمی نبود؛ او هم اشتباهاً تبعید شد. آرایه تکرار دار و نندار ما هم اشتباهاً به دست حضرات دولتی و ملتیی به یغما رفت. طنز

کنایه از: دارایی

برای کسانی که در کنار گوارترین چشمه ها چادر می افراشتند، آب انبار آن روزی تهران مصیبت بود. برای کسانی که به آتش سرخ بن و بلوط خو گرفته بودند، زغال منقل و نفت بخاری آفت بود. برای مادرم که سراسر عمرش را در چادر باز و پُرهوای عشایری به سر برده بود، تنفس در اتاقکی محصور، دشوار و جان فرسا بود. برایش در حیاط چادر زدیم و فقط سرمای کشنده و برف زمستان بود که توانست او را به چهاردیواری اتاق بکشاند. تشخیص و استعاره

کنایه: انس گرفتن با طبیعت

ما قدرت اجاره حیاط دربست نداشتیم. کارمان از آن زندگی پر زرق و برق کدخدایی و کلاتری به یک اتاق کرایه ای در یک خانه چند اتاقی کشید. همه جور همسایه در حیاطمان داشتیم؛ شیرفروش، رفتگر شهرداری، پیشخدمت بانک و یک زن مجرّد. اسم زن همدم بود. از همه دل سوزتر بود. روزی پدرم را به شهربانی خواستند. ظهر نیامد. مأمور امیدوارمان کرد که شب می آید. شب هم نیامد. شب های دیگر هم نیامد.

معطوف

کنایه: زیبایی های ظاهری

فارس ۳

۷۷



کنایه: غیر قابل شمارش

غصهٔ مادر و سرگردانی من و بچه‌ها حد و حصر نداشت. پس از ماه‌ها انتظار یک روز سر و کله‌اش ظاهر شدن و آمدن پیدا شد. شناختنی نبود. شکنجه دیده بود. فقط از صدایش تشخیص دادیم که پدر است؛ همان پدری که اسب‌هایش اسم و رسم داشتند؛ همان پدری که ایلخانی قشقایی بر سفرهٔ رنگینش می‌نشست؛ همان پدری که گله‌های رنگارنگ و ریز و درشت داشت و فرش‌های گران‌بهای چادرش زبانه‌زده ایل و قبیله بود.

کنایه: ضعیف و ناتوان

پدرم غصه می‌خورد. پیر و زمین‌گیر می‌شد. هر روز ضعیف و ناتوان‌تر می‌گشت. همه چیزش را از دست داده بود؛ فقط یک دل خوشی برایش مانده بود؛ پسرش با کوشش و تلاش درس می‌خواند. من درس می‌خواندم. شب و روز درس می‌خواندم. به کتاب و مدرسه دل بستگی داشتیم. دو کلاس یکی می‌کردم. شاگرد اول می‌شدم. تبعیدی‌ها، مأموران شهربانی و آشنایان کوچه و خیابان به پدرم تبریک می‌گفتند و از آیندهٔ درخشانم برایش خیال‌ها می‌یافتند. سرانجام تصدیق گرفتم. تصدیق لیسانس گرفتم. یکی از آن تصدیق‌های پر رنگ و رونق روز. پدرم لیسانسم را قاب گرفت و بر دیوار گچ فرو ریختهٔ اتاقمان آویخت و همه را به تماشا آورد. تصدیق‌قشنگی به شکل مربع مستطیل بود. مزایای قانونی تصدیق و نام و نشان مرا با خطی زیبا بر آن نگاشته بودند. آشنایی در کوچه و محلهٔ نمازخانه که تصدیق مرا نبیند و آفرین نگوید.

مجازاز: همیشه

پیرمرد دل خوشی دیگری نداشت. روز و شب با فخر و مباهات، با شادی و غرور به تصدیقم می‌نگریست و می‌گفت: «جان و مالم و همه چیزم را از دست دادم ولی تصدیق پسرم به همهٔ آنها می‌ارزد.»

بی اعتباری رضا شاه

پس از عزیمت رضا شاه - که قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد - همهٔ تبعیدی‌ها رها شدند و به ایل و عشیره بازگشتند و به ثروت از دست رفته و شوکت گذشتهٔ خود دست یافتند. همه بی‌تصدیق بودند؛ به جز من. همه‌شان زندگی شیرین و دیرین را از سر گرفتند. حس آمیزی چشمه‌های زلال در انتظارشان بود. کوه‌های مرتفع و دشت‌های بی‌کران در آغوششان کشید. باز زین و برگ را بر کردهٔ کهرها و کُرندها نهادند و سرگرم تاخت و تاز شدند. باز در سایهٔ دلاویز چادرها و در دامن معطر چمن‌ها سفره‌های پُرخاوت ایل را گسترده و در کنارش نشستند. باز با رسیدن مهر، بار سفر را بستند و سرما را پشت سر گذاشتند و با آمدن فروردین، گرما را به گرمسیر سپردند و راه رفته را باز آمدند.

کهر: آسبی که به رنگ سرخ تیره است

کرند: آسبی که رنگ آن زرد و بور باشد

کنایه: مشهور بودن

جهشی می‌خواندم

با اعتبار و ارزشمند

کنایه در تخیل‌های زندگی کردن

استعاره و تشخیص

اضافه استعاره

مردد

در میان آنان فقط من بودم که دودل و سرگردان و سر در گریبان بودم. بیش از یک سال ونیم نتوانستم از مواهب خداداد و نعمت‌های طبیعت بهره مند شوم. لیسانس داشتم. لیسانس نمی گذاشتند تسخیر و استعاره که در ایل بمانم. ملامتم می کردند که با این تصدیق گران قدر، چرا در ایل مانده‌ای و عمر را به بطالت می گذرانی؟! باید عزیزان و کسانت را ترک گویی و به همان شهر بی مهر، به همان دیار بی یار، به همان هوای غبارآلود، به همان آسمان دودگرفته بازگردی و در خانه‌ای کوچک و کوچه‌ای تنگ زندگی کنی و در دفتری یا اداره‌ای محبوس و مدفون شوی تا ترقی کنی. تناقض چاره‌ای نبود. حتی پدرم که به رفاقت و هم‌نشینی من سخت خو گرفته بود و یک لحظه تاب جدایی ام را نداشت، گاه فرمان می داد و گاه التماس می کرد که تصدیق داری، باید به شهر بازگردی و ترقی کنی!

جمع موهبت:
بخشش‌ها

بازگشتم؛ از دیدار عزیزانم محروم ماندم. پدر پیر، برادر نوجوان و خانواده گرفتارم را — درست در موقعی که نیاز داشتند — از حضور و حمایت خود محروم کردم. درد تنهایی کشیدم. از لطف و صفای کنایه: به اجبار آمدن یاران و دوستان دور افتادم. به تهران آمدم. با بدنم به تهران آمدم. ولی روحم در ایل ماند. در میان آن دو کوه سبز و سفید، در کنار آن چشمه نازنین، توی آن چادر سیاه، در آغوش آن مادر مهربان. صفت مضاف الیه در پایتخت به تکاپو افتادم و با دانشنامه رشته حقوق قضایی، به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم. دادیاری در دو شهر ساوه و دزفول به من پیشنهاد شد. سری به ساوه زدم و درباره دزفول پرس و جو کردم. هر دو ویرانه بودند. یکی آب و هوایی داشت و دیگری آن را هم نداشت. دلم گرفت و از ترقی عدلیه چشم پوشیدم و به دنبال ترقی‌های دیگر به راه افتادم. تلاش کردم و آن قدر حلقه به درها کوفتم تا عاقبت از بانک ملی سر در آوردم و در گوشه یک اتاق پرکارمند، صندلی و میزی به دست آوردم و به جمع و تفریق محاسبات مردم پرداختم.

شاهین تیزبال افق‌ها بودم. زنبوری طقیلی شدم و به کنجی پناه بردم. تشیبه بسیار بر تلاش بودم اما گوشه نشین شدم بیش از دو سال در بانک ماندم و مشغول ترقی شدم. تابستان سوم فرا رسید. هوا داغ بود. شب‌ها از گرما خوابم نمی برد. حیاط و بهار خواب نداشتیم. اتاقم در وسط شهر بود. بساط تهویه به تهران نرسیده بود. شاید هنوز اختراع نشده بود. خیس عرق می شدم. پیوسته به یاد ایل و تبار بودم. روزی نبود که به فکر بیلاق نباشم و شبی نبود که آن آب و هوای بهشتی را در خواب نبینم. در ایل چادر داشتیم؛ در شهر خانه نداشتیم. در ایل اسب سواری داشتیم؛ در شهر ماشین نداشتیم. در ایل حرمت و آسایش و کس و کار داشتیم؛ در شهر آرام و قرار و غمخوار و اندوهگسار نداشتیم.

فارس‌ی ۳

۸۰

نامه‌ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان را می‌دیدم: «... برف کوه هنوز آب نشده است. به آب چشمه دست نمی‌توان برد. ماست را با چاقو می‌بریم. پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است. بوی شبدر دوچین هوا را عطر آگین ساخته است. گندم‌ها هنوز خوشه نبسته‌اند. صدای بلدرچین یک دم قطع نمی‌شود. جوجه کبک‌ها، خط و خال انداخته‌اند. کبک دری در قلّه‌های کمانه، فراوان شده است. بیا، تا هوا تر و تازه است، خودت را برسان. مادر چشم به راه

کنایه: سرسبزی گیاهان
کنایه: از بزرگ شدن

کنایه
هنوز نرسیده‌اند

توست. آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود.» کنایه: آرامش ندارد
اشاره به بازگشت نصر بن احمد سامانی از هرات
نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی! به بخاراپس از شنیدن شعر و موسیقی رودکی
آب جیحون فرو نشست؛ ریگ (اموی) پرنیان شد؛ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد. فردای همان روز، ترقی را رها کردم. پا به رکاب گذاشتم و به سوی زندگی روان شدم. تهران را پشت سر نهادم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل من بود. مجاز: ایل

شوق رفتن به زادگاه
تلمیح
کنایه
طرف شدن مشکلات

بخارای من ایل من، محمد بهمن بیگی

اموی: نام قدیمی رودخانه جیحون

مولیان: نام رودخانه‌ای در نزدیکی بخارا

درک و دریافت

- نویسنده در این متن، از زبان طنز بهره گرفته است؛ دو نمونه از آن را در متن بیابید.
- پدرم مرد مهمی نبود؛ اشتباهات تبعید شد. مادرم هم زن مهمی نبود او هم اشتباهات تبعید شد با توجه به جمله زیر: - به سراغ دادگستری رفتن تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم

«نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی!»

الف) چرا نویسنده با خواندن نامه برادر خود، داستان تاریخی امیر سامانی را به یاد می‌آورد؟

ب) اشاره به شعر و چنگ رودکی، بیانگر کدام ویژگی «شعر» است؟

الف - زیرا امیر سامانی، نصر بن احمد، باشنیدن شعر رودکی و توصیف ریبا درباره بخارا، به سرعت به بخارا بازگشت

ب - اشاره به تأثیر شعر و موسیقی بر انسان دارد